



Hua Hua You Long

گل اژدها

نویسنده: شینگ بائو-ار

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

لطفاً این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کیے نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت

کنین.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم...لطفاً رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

به کانال مترجم ناول پیوندید

https://t.me/lotus_sefid و بقیه کارهاش رو دنبال کنید



Sheng Sheng



فصل یازدهم

(این رمان زیبا حاوی صحنه هایی ناهنجاره که برای همه سنین مناسب نیست.... این اثر به درخواست کاربران ترجمه شده و مسئولیتی در قبال محتویات رمان به عهده سایت یا مترجم نمی باشد!)

شبهای تونگان کاملاً با شلوغی هنگام دروی محصولات در کوهستان فرق داشت. چون اینجا پایتخت بود، با اینکه دیر وقت و شب هنگام بود از دور میشد نواحی درخشان با نور سرخ، فاحشه خانه ها و شراب فروشی ها را دید. یک صدای خنده از اتاقی در دور دست عمیق ترین بخش کوهستان قابل شنیدن بود.

وارد شدن در خانه اشراف شبیه غرق شدن در اقیانوسی عمیق به نظر میرسید. لوسانگ بدون اینکه نیاز باشد کتاب های زیادی بخواند هم این عبارت به گوشش آشنا بود. یکبار این عبارت برای توصیف زنی ازدواج کرده بکار برده شد که وارد خانواده ثروتمندی شده بود بعد او در دیوارهای بلند یک حیاط گیر افتاد و هر چه زمان میگذشت بقیه زندگیش را در تنهایی گذراند. او هیچ وقت فکرش را نمیکرد که حتی در این رویای وحشی روزی برسد که با چنین سرنوشتی روبرو شود و با چنین احساسات پر از تنهایی هم آوا شود.

تقریباً نیمی از سال گذشته بود از موقعی که جینگ وضعیتش را توضیح داد و احساساتش را مشخص کرد. برای اینکه او را آزادانه کنار خود داشته باشد عنوان عالی رتبه مرزبان (مارکیز) را که عنوانی اشرافی بود به لوسانگ اختصاص داد.

از آنجا که اهدای رتبه اشرافی تنها یک حرف و موقعیت معمولی بود لوسانگ اساساً هیچ اعتبار و سندیتی نسبت به جایگاه خود نداشت. فعالیت های روزانه اش همراهی کردن جینگ بود مانند خوردن، نوشیدن، خوشگذرانی و غیره!

هرچند همه این تجملات و مهمانی های گزاف که ظرافت و زیبایی شان تمامی نداشت مانند صحنه های زیبای رقص و آواز بودند که لوسانگ ابتدا علاقه خاصی به آنها داشت ولی تکرار مداوم این چیزها تنها در کمتر از یک ماه او را خسته کرده و دیگر حالش از اینهمه تجمل بهم میخورد.

وقتی هنوز عنوان شاه کوهستان داشت حتی اگر آنجا چیز زیادی برای سرگرم شدن نبود ولی اینقدر ارزش داشت که یک زندگی ساده محسوب شود. نوشیدن یک کاسه بزرگ شراب قلبش را آرام میکرد. خوردن یک تکه بزرگ گوشت آرام کننده قلب بود اگر با کسری پول مواجه میشد از کوهستان پایین می رفت و دست به غارت میزد. با همه برادرانش به مکان های مختلفی برای ماجراجویی میرفت. اگر احساس لذت میخواستند به فاحشه خانه میرفتند و با چند دختر وقت میگذراندند.

گرچه این شادی ارزش بالایی نداشت ولی برای لوسانگ در مقایسه با زندگی لوکس کنونیش، گذشته شدیدا لذتبخش بود.

او به نورها در فاصله ای دور خیره شده بود لوسانگ میتواند تصور کند آن مردان از روی عیاشی چه رفتارهای وحشیانه ای از خود نشان میدهند. احساس میکرد خودش نیز شبیه یکی از آن معشوقه های دلخور سلطنتی در ته کاخ شده است. به پنجره بلند یک برج تراس دار تکیه زده و منتظر بود تا شخص خاص پیدایش شود.

«چی شده؟ بازم تو حس و حال نیستی!»

اسم شیطان را آورد و او ظاهر شد. جینگ وقتی وارد خوابگاه شد هنوز ردای رسمی دربار را بر تن داشت. مشخص بود که پس از انجام وظایف رسمیش از کاخ یکراست و با عجله به آنجا آمده است.

لوسانگ حتی سرش را نچرخاند در جلوی پنجره ایستاده و ساکت ماند. در آن لحظه بسیار آشفته بود. چطور میتوانست از سرنوشتش و فلاکتی که برایش رقم زده بود راضی باشد؟ و با خالق و منبع تمام این تیره روزی ها از سرنوشتش حرف بزند؟

جینگ دستش را تکان داد و خدمتکاری که برای تعویض لباسهایش آمده بود مرخص کرد. به سمت پشت لوسانگ رفت و دستانش را باز کرده و کمرش را آرام در آغوش کشید.

صورتش را کنار صورت لوسانگ فشار میداد: «باز کی بهت توهین کرده و باعث ناراحتیت شده؟!»

با لبهایش گونه نه چندان نرم لوسانگ را آرام نوازش میکرد اینکار را ادامه داد تا گوشه لبهای صاف و نمناک و محکم بهم چفت شده او رسیده و بوسه ای عمیق را به لبش نشاند.

چند ماه پیش یک افسر حکومتی از لوسانگ گله داشت که هیچ تلاشی نکرده و مهارت ندارد و در جوانی هیچ موفقیتی نداشته و کار بزرگی نکرده است. او تا

آنجا پیش رفت که به طرف لوسانگ آمد و جلوی چشمش به او متلک گفت که لوسانگ بخاطر همجنسباز بودن و ارضای امپراطور آنجاست و به بدترین شکل ممکن به آرزوهای خودش رسیده است.

گرچه لوسانگ از شدت عصبانیت کم مانده بود خون بالا بیاورد ولی نمیتوانست ادای آن معشوقه های سلطنتی فاسد کینه توز و نازپرورده را در بیارود و پیش جینگ برود و از این مردک شکایت کند. در انتها یکی از نگهبانان کاخ مخفیانه ماجرا را به جینگ خبر داد و آن افسر حکومتی که نصایح گرانبهایش را نصیب لوسانگ کرده بود به منطقه ای در دور دست فرستاده شده و تنزل رتبه گرفت. با توجه به این مساله، اگر افراد زیادی در دربار حضور داشتند که از حضور لوسانگ خوشنود نبودند چون دانستند با پتک آهنین جینگ روبرو خواهند شد دیگر جیک جیک نمیکردند.

« بهم بگو.....»

هرچند در مقایسه با گذشته جینگ بسیار مهربان شده بود او برای مدتها همچون یک امپراطور با روش های خاص خودش لوسانگ را وادار به حرف زدن میکرد. اما جینگ به حد مرگ خسته بود! لوسانگ با لجاجت حاضر نبود دهانش را باز کند دندان بهم می سایید فکش را قفل کرده و اصلا متوجه برنامه های زیرکانه جینگ نبود.

او یک لحظه دهانش را باز کرد تا آه بکشد اما جینگ از این فرصت برای باز کردن دهان طعمه اش استفاده نمود و زبان نرم و لیزش را آرام در دهان او فرو برد. با زبانش دندانها و دیواره دهانش را لیس میزد و آرام نوازششان میکرد پیش از اینکه زبانش با زبان جینگ در هم بیچد.

با بوسه های عمیقش نفس لوسانگ را بریده و تقریباً خفه اش کرد. لوسانگ اصلاً نمیتوانست در برابر این مرد مقاومت کند. از زمانی که این حقیقت را فهمیده بود در دل برای خودش سوگواری میکرد. هرچند که تقریباً بخاطر این بوسه تسلیم شده بود ولی هنوز تلاش میکرد تا مقاومتش را نشان دهد او سرسختانه آخرین تکه شرافتش به عنوان یک مرد را جلو انداخت....

« نمیخوام.....»

زبان لوسانگ توسط جینگ مکیده شد و یک کلمه هم نتوانست ادامه بدهد. او میخواست نوازشهای بدنش را متوقف کند ولی دستانش کشیده شده و بدنش به طرف جینگ برگشت.

« تو چی گفتی؟ واضح نشنیدم!؟»

جینگ از همان ابتدا انسان مهربانی نبود و او آنقدر حيله گر بود که باعث شد لوسانگ، راهزن کوچک کوهستان را برای خود ذخیره نگه داشته و از او استفاده کند.

« نمیخوام اینکارو بکنم... بدنم نمیکشه...»

عجب حرف مسخره ای! هم دیروز و هم روز قبل ترش همینطوری روز قبل تر و قبلترش لوسانگ وقتی بخواب رفت که بیهوش شده بود. اینکه هر روز چطور میتوانست در برابر پیچ و تاب های این هیولای وحشی تاب بیاورد خودش یک سوال بود!

ولی با وجود صورت سرخ سوزانش، لبهای مرطوبش و ذره ای از بزاق که در گوشه لبانش آویزان بود و نمیتوانست آن را ببلعد نشان میداد کلمات برای او بی فایده هستند. جینگ امکان نداشت به خودداری های لوسانگ گوش فرا دهد. او با لجاجت لوسانگ را که به سختی مقاومت میکرد با خود برد و هر دو در تختخواب بزرگشان مچاله شدند.

در مقایسه با تختخوابی که در خانه کنار پل یوئه لونگ بود این تخت شکوه زیادی داشت. گرچه این تخت هم نمیتوانست وزن سنگین دو مرد بالغ را تحمل کند و صدای غیژ غیژ و سرو صدایی که راه می انداختند زیاد بود پرده های اطلسی سرخ دور تا دور تخت را پوشانده و انگار با چهره ای سرخ و خجالت زده آندو را تماشا میکرد.

روی یک تشک پوشیده شده با اطلسی سفید و بالش های پنبه ای، لوسانگ هنوز درحال تقلا بود. لباسهایش پاره بودند. پوست عسلیش آشکار شده و عضلاتش در زیر لباسهای پاره شده ذات وحشی جینگ را تحریک میکردند که سعی داشت در زیر آن چهره زیبا پنهانش کند.

« آآآآآآآآ... »

جینگ یکراست به سراغ اصل موضوع رفته بود. آن ناحیه بلازده و تحریک کننده هنوز آماده نشده بود. لوسانگ که از لحاظ ذهنی آمادگی نداشت ناله ای سر داد: « نمیخوام... »

لوسانگ سعی داشت کمی پاهایش را جمع کرده و بالا بگیرد. هرچند اینکار را برای آرام کردن بدنش میکرد ولی این راهی خوشایند تر برای جینگ بود که بتواند عضوش را به آسانی بیشتری در بدن او فرو ببرد.

« تو ... چرا نمیری پیش بانو وانگ ... بانو لی... »

بانو وانگ و بانو لی از برجسته ترین مسابقه دهندگان قهرمانی کاخ بودند. جینگ که هرگز درباره وفادار بودن و صداقت داشتن چیزی آموزش ندیده بود هم به خودش اجازه نمیداد آن دو گل زیبایش آلوده چنین مصایبی شوند. در نتیجه مجبور بود چنین تمسخر های نفرت انگیزی را از سمت لوسانگ تحمل کند.

« واسه چی حسودیت شده؟ مگه همون شبم نیومدم پیش تو؟! »

زمانی که در خوابگاه های این دو گل زیبا بخوبی به او خدمت رسانی شد جینگ، یکراست و بدون هیچ توجهی به اعتبار این دو بانو به کاخ خودش برگشت و نیمه شب در اقامتگاه مرزبان لوسانگ خزید و وحشیانه به لوسانگ حمله ور شد که از مشکلاتش هیچ خبری نداشت.

« هیچ زنی نمیتونه منو ارضا کنه!!! فقط می تپوننش تو دهنشونو و فشارش میدن، نه مهارتی دارن و نه ظرافتی به خرج میدن! »

جینگ بخاطر تاج و تخت همایونی شدیداً مورد احترام بود ولی در برابر لوسانگ اغلب کلمات ناشایست بکار می برد و سخنانش با زشتی و بی ادبی همراه بود: « اونا استقامت تو رو ندارن ... دو دفعه بیشتر بخوای بکنی...جیغ و دادشون میره هوا ...خیلی آزار دهنده ان! »

« حرومزاده لعنتی.... »

بخاطر حرفهای جینگ، لوسانگ کمی حسش بهتر شده بود و لبخند زد ولی هنوز با کلمات تند سعی داشت نارضایتی خود را نشان دهد.... با تمرکز بر روی آن نقطه خاص ... جینگ عضو سفت و سخت شده اش را با شدت بیشتری عقب و جلو میکرد. در آخر وقتی عضو داغش را بیرون کشید آن را روی عضو لوسانگ قرار داده و فشرد و با شدت آن را می مالید.....

مایع شفاف بدن هر دویشان را پوشاند. لوسانگ شدیداً از خودش خشمگین بود زیرا بخاطر ارضا شدن توسط مردی که رویش بود هیجان داشت. جینگ تماماً او را در آغوش کشید. پایین تنه لوسانگ را در بغل گرفته و بالا آورد. حالا تمام قسمت های بدن لوسانگ به جینگ چسبیده بود. در این حالت جوری نبود که لوسانگ بتواند مقاومتش را نگهدارد: « امروز.... زیادی خشن نباش.... »

« باشه!» جینگ سریع این حرف را زد ولی او هرگز قول هایی که در این زمینه میداد را یادش نمی ماند.

یکبار او، از دور حرفها و غرغره های چند شوهر را شنیده بود—اگه شبایه ذره ورزش سالم نکنی دیگه چه ارزشی داره آدم خودشو یه شوهر خوب بدونه؟

درحالیکه پس گردن لوسانگ را می مکید انگشتانش را به سمت پایین برده و ورودیش را جستجو میکرد. مشخصا لوسانگ با این حرکات آشنایی داشت ولی هنوز هم برایش سخت بود او ناخودآگاه بر خود لرزید و غرغر کنان گفت: «خیلی درد میکنه!! نمیتونی قبلش هشدار بدی؟!»

« چطوری بهت هشدار بدم؟!» به آرامی انگشتانش را تکان میداد و از اینکه میدید لوسانگ بدنش را از درد بهم می پیچاند لذت می برد: «میخواهی بگم شیائو سانگ، زودتر آماده شو من میخوام با انگشتام تو کو...نت ور برم؟!»

« تو آآآآآ آخ»

چون ناحیه حساسش اینطور فشار داده میشد لوسانگ ناگهان کمرش را بالا گرفت: «آخه کجا تربیتت کردن؟ چطور میتونی این حرفایزشت رو بزنی؟!» جینگ دو انگشت دیگرش را وارد کرده بود و همزمان آن ناحیه حساس را از جلو و عقب مورد حمله قرار میداد. احساس بی حسی که برایش بوجود آمد ناشی از دردی معمول نبود.

« امروز چرا اینقدر تنگی؟ » جینگ اخم عمیقی کرده بود.

معمولا با چند لمس و نوازش آرام بدن لوسانگ ضعیف و شل میشد و خیلی زود او را با ورودی کاملا باز می پذیرفت. امروز لوسانگ به شکل غیر قابل باور و سختی درحال مبارزه بود. انگار در حال تمرین کونگفو بود و نمیخواست تسلیم شود.

« بیا امروزو بی خیال شو ... دیگه اینکارو نکن....»

هرچند احساس رضایت تمام بدنش را پوشانده بود اما با لجابت سعی داشت جینگ را تسلیم کند. قبلا او بارها تسلیم هوشش شد که نتیجه اش کاملا مشخص بود. هر بار جینگ آنقدر شکنجه اش میکرد که لوسانگ از پا می افتاد.

« این شوخی مسخره چیه!! من تازه همچین سفت شدم که....»

جینگ شدیداً آشفته بود او دست دراز کرد و دست لوسانگ را گرفت درحالیکه او را نگهداشته بود پایین تنه اش را دست-مالی میکرد. وقتی متوجه بهم پیچیدن ناگهانی لوسانگ شد عضوش شدیداً داغ کرد جینگ از بابت اینکه موفق شده بود لوسانگ را تحریک کند خوشحال بود.

« رونهاتو یه کمی بیار بالا تر....»

جینگ دستش را زیر تشک برده و داروی مخصوص ساخته شده در کاخ را یافت. جینگ با ران های خودش لوسانگ را محکم نگه داشت بعد با دستش پای او را بالا گرفت.....

« اینقدر فشارش نده ... کمرم الان میشکنه»

چشمهای لوسانگ به الگوهای باشکوه روتختی خیره مانده بودند. میتوانست سرمای مایعی را احساس کند که از ناحیه پایین تنه اش وارد میشود. انگار امشب هم قرار بود بی خوابی بکشد. هر بار جینگ از این داروهای تقویت کننده استفاده میکرد نشان میداد که شدیداً هیجان زده است. دنباله این هیجان رنج شدید او بود.

جینگ پس از اینکه تمام ناحیه داخلی لوسانگ را با روغن آغشته کرد با نا شکیبایی عضوش را بدن لوسانگ فرو برد. ماهیچه های شل شده اش که با روغن تقویت کننده آغشته شده بودند باعث شدند لوسانگ عضو جینگ را در عمق بدنش بپذیرد. جینگ میتوانست انقباض عضلات داخلی لوسانگ را حس کند انگار حتی میتوانست تنفس لوسانگ را هم کنترل کند.

آنها به چشمهای هم خیره شدند. در چشمان لوسانگ لایه ای از ظرافت، درد و رنج، شادی و رضایت و عدم اطمینان و آشفتگی نسبت به آینده دیده میشد.... احساسات افسرده کننده زیادی با هم ترکیب شده بودند. هرچند در آن لحظه، چشمان جینگ مانند کریستال روشن بودند و عزم آشکار او را نشان میدادند ولی

در عمق چشمان براق و تابانش آتش شهوت موج می‌گرفت.

جینگ عمیقاً در بدن لوسانگ فرو رفته بود و نشان میداد که خیال ندارد به این سادگی شکنجه اش را به پایان برساند. او از وقتش بخوبی بهره گرفت و با ظرافت و آرامی به درون بدن لوسانگ ضربه میزد. لوسانگ با هر دو دستش محکم گردن جینگ را گرفت و چشمان خود را بست. میتوانست آن زبان کرخ شده و خیس را احساس کند که سینه حساسش را لیس میزد. اینکار جینگ غلغلکش میداد..... همزمان کمی درد داشت ... و تا حد کمی احساس.... دوست داشته شدن

هرچند آنها با انجام این معاشقه ها بود که میتوانستند همدیگر را بفهمند، آنها بارها و بارها اینطور معاشقه کرده بودند اما در واقع تنها مدتی بود که این سبک خشن از بین رفته و جایش را به عشقی شیرین و دوست داشتنی داده بود... لوسانگ خوب متوجه بود که معاشقه این بارشان عمداً به طول انجامیده ... همیشه دلیل همه کارها پیش جینگ بود.

جینگ نمایش را برای مدت طولانی ادامه میداد تا لوسانگ بتواند هوشش را احساس کند و در جستجوی اوج لذت باشد آنگاه او کم کم در عشق جینگ خودش را رها میکرد. وقتی این گرما و لطافت به قلبش رسید لوسانگ دست از مقاومت کشید و انگشتانش با لطافت روی کمر جینگ به حرکت درآمدند از پس گردن تا روی کفل هایش را با دستانش نوازش میکرد.

جینگ که متوجه تغییر احساس لوسانگ شد بدون عجله کمرش را به سمت بالا و پایین حرکت داد. گرچه حرکاتش آرام بودند اما سایش زیادی درشت بود و هر بار که در عمق بدن لوسانگ ضربه میزد میتوانست صدای ناله او را بشنود که از ته گلویش بیرون می آمد.

برعکس زنان، لوسانگ درون تختخواب کمتر سر و صدا میکرد. تنها در زمانی که در حالت هیستریک قرار میگرفت ناله های وسوسه کننده و تحریک کننده اش از دهانش بیرون می آمدند. آنچه که جینگ بیشتر از همه دوست داشت این بود که وقتی اینکار را میکرد میتوانست بدن غرق شهوتش را ببیند.

او با شرارت میخواست که لوسانگ از روی لذت جیغ بکشد و این کاری بود که لوسانگ شدیداً از آن نفرت داشت. او غیر عمد سرعت ضرباتش را شدید تر کرد همانطور که با حرکات ملایم بدن او را تکان میداد. نمیخواست ضرباتش خیلی محکم یا خیلی کند باشند. درحالیکه ضرباتش را به تاخیر می انداخت از طرف دیگر شهوت لوسانگ را تحریک میکرد....

« جینگ جینگ»

وقتی شنید لوسانگ نامش را صدا میزند با انگشتانش کمر او را چنگ میزند جینگ فهمید معشوقه اش به اوج لذت نزدیک شده است. کاملاً ناگهانی حرکات انگشتانش را متوقف کرد بعد بخشی از پایین تنه لوسانگ را میان انگشتان خود قرار داده و نیگشونش گرفت.

چیز یکه در دستانش قرار داشت شیی زنده بود وحشیانه به خود می پیچید و نبض داشت و گرمایی بسیار زیاد از خود ساطع میکرد: «جینگ تو تو...زودباش...ولش کن»

لوسانگ بخوبی میدانست معشوقه اش یک تبهکار قدرتمند است. بخاطر حرکاتش لوسانگ به سختی نفس میزد—جینگ سرعت حرکاتش را بیشتر کرد نفس های او نیز سخت شده بودند با انگشتانش هنوز ناحیه جنسی لوسانگ را فشار میداد تحت هیچ شرایطی نمیتوانست اجازه رهایی به لوسانگ بدهد. اشکهای لوسانگ می ریختند.....

لوسانگ از شدت شهوت دیوانه شده بود اصلا نمیتوانست احساساتش را کنترل کند. هر بخش بدنش که با بدن جینگ تماس داشت غرق کرده بود. ماهیچه های ورودی پشتش بخاطر داروی تقویت کننده با هر حرکت جینگ موجی از لذتی غیر قابل کنترل را احساس میکردند. جینگ میدانست که لوسانگ الان اصلا نمیتواند مقاومت کند و لوسانگ تنها خودش را در آغوش او جا میداد. لوسانگ که دیگر نمیتوانست خودش را کنترل کند تسلیم حرکات قوی جینگ شد.

بدن لوسانگ انگار در آتش میسوخت. از چشمانش برق شهوت می درخشید. او همه احساساتش را دور انداخته و غرق در این لذت شده بود اکنون تمام دنیایش با جینگ و خودش محصور بود. ناحیه خصوصیش و نواحی داخلی بدنش غرق

در لذتی ابدی بودند. اکنون تنها کاری که از دستش بر می آمد این بود که به مردی بچسبد که رویش قرار داشت.

« سانگ »

او جوری نام لوسانگ را صدا زد که شبیه یک آه بنظر میرسید. جینگ لرزید و مقدار زیادی از مایعش ارضاشدگیش را در بدن معشوقه اش ریخت. با دستش لوسانگ را محکم گرفته بود که سعی داشت از این تقلا رهایی یابد و به او اجازه نمیداد خودش را رها کند.

« زود باش ولم کن ... »

صدای لوسانگ گرفته و خشن بود. این صدا برای خودش هم نا آشنا بود. مایع داغ جینگ بیرون ریخته و همه بدنش را پوشاند. این احساس چنان بود که هر آن ممکن بود منفجر شود اما تمام میل و هوشش توسط جینگ سرکوب شد.

هر چه لوسانگ بیشتر به آن می اندیشید خشمگین تر میشد. لوسانگ که نمیتوانست از شهوتش را بیرون بریزد عصبی شده بود. شانه جینگ را گاز گرفت.

« ولم کن »

« آآآآآ آخ..... »

در کسری از ثانیه، دندانهایش را محکم در عضله جینگ فرو برد و همین باعث شد سریع دستش را رها کند.

موج شهوت و ارضاشدگی مانند آب روان از بدن لوسانگ میریخت . موقتا دهانش باز مانده بود و بزاقش روی شانه جینگ ریخت و مایع رقیق شده پایین تنه اش مانند موج در کف دست جینگ میپاشید.

« »

او دهانش را باز کرد تا چیزی بگوید اما بخاطر شدت شهوتی که به تنش وارد آمده بود یکباره از هوش رفت. سرش را کج کرده و در آغوش جینگ بیهوش شد.

« باز من از هوش رفتی.....»

جینگ نا امیدانه آه سنگینی کشید. درحالیکه به موهای شل و ژولیده لوسانگ نگاه میکرد لبخند کجی زد. لوسانگ چهره ای کاملاً بی دفاع به خود گرفته بود. موهای ابریشمینش را کنار زد، عرق روی پیشانیش را پاک کرد و به آرامی لکه های ریخته شده روی بدن لوسانگ را تمیز نمود و او را روی بالش قرار داد.

سپس نفس عمیق دیگری کشید و با بی خیالی کنار لوسانگ خودش را رها کرد. احساس میکرد زخم شانه اش درد گرفته ... اگر هر زنی بود که حین معاشقه چنین حرکت بی ادبانه ای میکرد قطعاً به او سیلی میزد و او را با لگد از تخت پایین می انداخت ولی وقتی توسط لوسانگ گاز گرفته شد نه تنها عصبی نبود که قلبش از احساسی شیرین پر شد.

« پس وقتی با کسی باشی که دوستش داری همچین حسی داره!؟ »

جینگ آرام و از ته دلش خندید، خم شد و عطر بدن او را احساس کرد و از کنار سینه او را گرفته و در آغوش خود چسباند.....